

## سه نظریه ی بنیادی در باب آفرینش «آدم»

مهدی سیاح زاده

فلسفه ی الهی در باب آفرینش، سه نظریه ی بنیادی را مطرح کرده است که عبارتند از: «خلق»، «حُلُول» و «صدور». بهتر است، ابتدا این سه نظریه به اختصار بیان شود و بعد به نظریه ی چهارم پردازیم:

### ۱ نظریه ی «خلق»

در این نظریه، گفته می شود که خدا و آدم از هم متفاوت هستند. خدا مانند سازنده و خالق و صانع است و آدم مثل ساخته شده و مخلوق یا مصنوع. این همان استدلالی است که برای اثبات وجود خدا از کودکی به ما می گفتند: این میز را کی ساخته؟ پاسخ این بود: نجار. پس این جهان را کی ساخته؟ پاسخ داده می شد: خدا.

پس در نظریه ی خلق، رابطه ی آدم با خدا رابطه ای است که یک سوی این معادله خدا یا صانع است و در سوی

دیگر آدم. و بیشتر موضوع اراده ی خالق، یعنی خدا مطرح است. خدا اراده کرد و آدم و همه ی جهان آفریده شد.

## ۲ نظریه ی «خُلُول»

این نظریه ارتباط خدا با آدم را مانند خالق و مخلوق نمی داند. یعنی می گوید، این درست است که خدا آدم را خلق کرد، ولی رابطه ی خدا با آدم به آن خشکی و جزمیتی که در نظریه ی خلق وجود دارد (مانند رابطه ی نجار و میز) نیست، بلکه نوعی وحدت هویت در خدا و آدم وجود دارد. مثل رابطه ی والدین با فرزندان.

## ۳ نظریه ی «صدور»

در نظریه ی خلق، دو موضوع مطرح بود. یکی این که خدا اراده کرد و آدم را آفرید و دوم این که خدا از آدم برتر است. (مانند سازنده ی چیزی، نسبت به آن چیز ساخته شده) اما مفهوم صدور این طور نیست. در این نظریه خدا اراده نکرد که پدیده ای به نام «آدم» بسازد و اصلاً موضوع خلق

وسازندگی مطرح نبود بلکه آفرینش همه ی هستی از جمله «آدم» مانند صادر شدن بی اراده ی نور از منبع نور به خارج از خود است.

بگذارید یک مثال بزنیم. وقتی از منبعی نورانی، اشعه ی نور می تابد، این اشعه در صورتی قابل تشخیص است که به جسم مادی برخورد کند. امروزه با سفر به خارج از اتمسفر کره زمین این موضوع ثابت شده است. در فضا تا موقعی که نور خورشید، یعنی آفتاب، به ماده برخورد نکرده، قابل تشخیص نیست. فضا نورد، خورشید یا در واقع منبع نور را یک دایره ی درخشان نارنجی رنگ می بیند اما بنا به سابقه ای که در ذهن دارد، حکم می کند که این دایره ی درخشان باید خورشید (منبع نور) باشد. در واقع اشعه ی خورشید، در پیرامون او هست ولی همه جا تاریک است و فضا نورد آن را پیرامون خود نمی بیند. چه وقت می تواند این اشعه ی «صادر شده» از آن منبع نورانی را ببیند؟ فقط موقعی که این اشعه به جسم مادی برخورد می کند. یعنی وقتی اشعه ی خورشید به بدن او، به بدنه ماهواره، به تن رفیق همسفرش و غیره برخورد کرد می تواند این اشعه را ببیند، پس ما آفتاب (اشعه ی نور

خورشید) را فقط در برخورد با ماده می توانیم تشخیص بدهیم.

از دید نظریه ی صدور، این جهان مادی ما که هم اکنون در آن زندگی می کنیم، همین خاصیت را دارد. «نور خدا» فقط وقتی برای ما قابل درک می شود که در یک جسم مادی حضور پیدا بکند.

بنابراین ، نورخدا در همه ی هستی، از جمله انسان حضور دارد. و همین نور است که ما به عنوان روح می شناسیم. خود روح برای ما قابل تشخیص نیست، ولی هست. چه وقت برای ما قابل تشخیص می شود؟ وقتی که با جسم (تن انسان و یا هر شیئی مادی) همراه می شود. برای همین است که روح برای تجلی کردن خود به جسم نیاز دارد، و جسم هم برای تکامل، نیازمند حضور روح در خود است.

پس همه ی عالم مادی از دید معتقدان به نظریه ی صدور، بارقه هایی است از نور الهی و همین است که در کتاب های آسمانی بیان می شود که خدا ابتدا آسمان و اجرام آسمانی، از جمله زمین را آفرید. در حقیقت نخستین مانعی

که نور خدا در آن تجلی کرد، جماد بود و بعد از آن، نبات، حیوان و انسان بوجود آمدند.

پس از دید نظریه ی صدور، دو موضوع نسبت به نظریه های دیگر حائز اهمیت است:

- اول این که: خدا اراده نکرد آدم را بیافریند، بلکه مانند لبریز شدن آب از یک جام و یا تابش نور از یک منبع نور است که اراده در آن دخالت ندارد.

- و دوم این که: نور خدا در همه چیز حضور دارد و اگر بخواهیم به زبان خلقت بیان کنیم باید بگوییم که نظریه ی صدور می گوید: بخشی از هستی عالم، خدا است.

در نظریه ی خلق، خالق و مخلوق همانند نیستند. یعنی کاملاً با هم متفاوت هستند. در نظریه ی حلول نیز، با آن که خدا و انسان تا حدودی همانند هم هستند، مانند والدین نسبت به فرزندان گونه گونند. اما در نظریه ی صدور انسان و خدا همانند هم هستند.

نظریه ی صدور ظاهراً بیشتر از سوی نوافلاطون ها بیان شده است. ( برای دریافت نظریه ی نوافلاطونیان می توانید به توضیح آخر همین فصل مراجعه کنید. ) ولی عرفای اسلامی با تغییراتی، آن

را بیان کرده اند و برخی آن را پذیرفته اند، که نمونه ی بارز آن منصور حلاج بوده است که گفت «اناالحق» (حق منم) که به اشتباه گمان کردند او گفته «من خدایم» و او را کشتند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند. به زودی خواهیم گفت منظور او از واژه ی «حق»، خدا نبوده، بلکه «آدم» بوده است.

سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام، با آنکه معتقد به نظریه ی خلق هستند، برای آدم مقامی حتی بیش از ملائک مقرب درگاه خدا قایلند. در تورات شریف است که خدا آدم را به صورت خود آفرید. انجیل شریف حتی از این مقام پیشی گرفت و عیسی (ع) را پسر خدا نامید. قرآن مجید که اساس عرفان اسلامی، از جمله مثنوی است، آدم را خلیفه یا جانشین خدا در روی زمین می داند.

همین پایگاه والایی را که خدا در کتاب های آسمانی به آدم می بخشد، الهام بخش نظریه ی صدور در تصوف و عرفان می شود. روح (آدم) از خدا «صادر» شده است و سرانجام به محل صدور خود، یعنی خدا باز می گردد. (إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)